

جستاری در اقوال فقهاء شیعه پیرامون عیوب فسخ نکاح

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۹/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۰۱/۱۸)

دکتر خلیل الله احمدوند^۱

استادیار دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

احمد میرزاییگی

چکیده

در زمان ما بیماری‌های فراوانی حقوق و روابط همسری را تحت تأثیر قرار می‌دهند که عمده آن‌ها در دو دسته کلی «اختلال جنسی» و «امراض مقاربتی» قابل طبقه‌بندی هستند. اختلال جنسی به معنی نابسامانی در قوه جنسی شخص و مفهومی مقابل سلامت جنسی^۵ است. این اصطلاح کلی سه نوع اختلال را شامل می‌گردد این سه عبارت‌اند از: اختلال عملکرد جنسی^۷ (نظیر میل جنسی کم‌کار یا پرکار و زودانزالی یا دیرانزالی)، اختلال انحراف جنسی^۱ (نظیر خودارضایی یا هم‌جنس‌گرایی) و اختلال هویت جنسی. مقصود از بیماری‌های مقاربتی^۳ بیماری‌هایی هستند که از طریق تماس یا فعالیت جنسی به دیگری منتقل می‌شوند. بیماری‌های مقاربتی مصادیق متعددی دارد که بعضی از آن‌ها مشترک میان زن و مرد و بعضی دیگری اختصاصی هر یک از آنان است. شمار بیماری‌های مقاربتی به صورت تدریجی در حال افزایش است و نمی‌توان فهرست کاملی از آن‌ها را معرفی کرد. این بیماری‌ها به لحاظ ماهیت ویروسی و میکروبی که باعث انتقال آن می‌گردد به ویروسی (مانند ایدز و هپاتیت)، باکتریایی (مانند سوزاک و سیفلیس) و انگلی (مانند شپش شرمگاهی) طبقه‌بندی شده‌اند. در این مقاله بعد از ذکر اقوال و مبنای فقها در مسئله، دنبال بررسی ظرفیت‌های فقه و اصول شیعه در ارائه راه‌های تعدی و تسری فسخ نکاح از عیوب وارده در روایات به عیوب و بیماری‌های جدید صعب‌العلاج هستیم.

واژگان کلیدی: فسخ نکاح، عیوب منصوصه، عیوب جدید، موجبات تعدی و تسری حکم

^۱ نویسنده مسئول

بخش اول: کلیات

الف) احکام ضرری و حرجی بیماری‌های جدید در روابط همسری

در صورتی که روابط زناشویی به علت ابتلای یکی از زوجین به نوعی بیماری، مخاطره‌آمیز یا مشقت‌بار گردد، این وضعیت باعث سلب تکلیف طرفین در ایفای وظایف زناشویی می‌گردد. صاحب عروۀ با اشاره به این مسئله می‌نویسد:

«ویجوز ترک‌ه مع رضاها أو اشتراط ذلك حين العقد علیها و مع عدم التمكن منه لعدم انتشار العضو و مع خوف الضرر علیه أو علیها»

در عبارت فوق، به چهار علت جواز ترک و طی اشاره شده است؛ این چهار علت عبارت‌اند از: رضایت زوجه، توافق زوجین به صورت شرط ضمن عقد، ناتوانی جنسی زوج، و خوف ضرر بر زوج یا زوجه. ناتوانی زوج (عدم انتشار عضو) در فقه «عنن» و نوعی اختلال جنسی است. خوف ضرر نیز می‌تواند ناشی از بیماری مقاربتی باشد. تفاوت ناتوانی جنسی با رابطه جنسی ضرری یا حرجی در آن است که در فرض نخست اساساً فرد قادر به رابطه جنسی نیست، در حالی که در فرض دوم با تحمل ضرر و حرج رابطه جنسی ممکن خواهد بود. مطابق عبارت فوق، زوج در موارد فوق تکلیفی به ایفای وظیفه زناشویی ندارد. در جانب مقابل، اگر زوجه به علت ابتلا به نوعی بیماری قادر به ایفای زناشویی به صورت متعارف نباشد، عذر وی موجه است و ناشزه به شمار نمی‌آید. به‌طور کلی تعهد زوجین در امور زناشویی به مصادیق و حدود متعارف آن محدود است. بعضی فقها در مورد این پرسش که «اگر مرد در جماع افراط می‌کند، به طوری که برای سلامتی زن یا شوهر مضر است، آیا زن می‌تواند تمکین نکند؟» پاسخ داده‌اند: «در جایی که خوف ضرر عقلایی باشد، می‌تواند تمکین نکند». احکام مسائلی که به آن‌ها اشاره گردید از قواعد کلی نفی ضرر و حرج استخراج می‌گردد و فقدان نصّ مشکلی ایجاد نمی‌نماید.

ب) تأثیر بیماری‌های جدید در انحلال نکاح



در فرض ابتلای زوج به نوعی بیماری زیان‌بار یا مشقت‌بار، زوج می‌تواند به استناد اصل منع امساک اضرائی در روابط همسری تقاضای طلاق نماید. منع امساک اضرائی موضوع تعدادی از آیات قرآن کریم است. مهم‌ترین آن، آیه ۲۳۱ سوره مبارک بقره است. این آیه درباره طلاق و خطاب به زوج فرموده است: هنگامی که زنان را طلاق دادید و مدت آنان سر رسید، یا به طرز صحیحی آن‌ها را نگاه دارید یا به طرز پسندیده‌ای آن‌ها را رها سازید! و هیچ‌گاه به دلیل زیان رساندن و تعدی کردن، آن‌ها را نگاه ندارید و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. در آیات ۲۲۹ سوره بقره و دوم سوره طلاق نیز همین معنی با اندکی تفاوت در عبارت دیده می‌شود. در خصوص آیات مذکور، رویکردهای فقهی متمایزی وجود دارد. هرچند بعضی فقها آیات فوق را مبین یک مسئله فقهی دانسته‌اند، بعضی دیگر از آن یک اصل کلی فقهی استنباط کرده‌اند. بعضی نوشته‌اند: این آیات درصدد بیان یک حکم کلی است، و آن این است که هر کس در ارتباط با زندگی مشترک خویش ناچار است که یکی از دو راه را طی نماید: یا به‌طور کامل به حقوق زوجیت قیام نماید یا همسرش را رها نماید تا به راه خود برود. به بیان بعضی اندیشمندان، این آیات تکلیف همه مردان را در هر حال در برابر همسرشان روشن می‌کند. مردی که همسرش را در علقه زوجیت خود نگه می‌دارد، ولی به حقوق وی اعتنا نمی‌کند و او را معلّق و معطل نگه می‌دارد، از اختیار خود در حق طلاق سوءاستفاده می‌کند و این مشکل به دست حاکم و از طریق طلاق قضائی به سهولت قابل حل است. با توجه به آنچه گذشت، از آیات مزبور می‌توان یک اصل کلی استخراج کرد و به استناد آن به لزوم رفع ضرر ناشی از بیماری‌های جدید یا گسست نکاح فتوی داده‌اند. برای این نظریه مؤیداتی از فقه اسلامی وجود که از بیان آن خودداری می‌شود.

بخش دوم: ظرفیت ملاک‌های احکام در به‌روزرسانی عیوب موجب فسخ نکاح

مشهور فقها در عیوب موجب فسخ نکاح به مورد نصّ اکتفا می‌نمایند و تسرّی به غیر مورد نصّ را روا نمی‌شمارند بلکه بعضی آن را اجماعی خوانده‌اند. با این حال، گروهی از فقها تسرّی حق فسخ به سایر عیوب و بیماری‌ها را محتمل دانسته بلکه بعضی به آن فتوی داده‌اند که به



آرای بعضی از آن‌ها در ادامه نوشتار اشاره خواهد شد. به شرحی که بیان می‌گردد، دیدگاه اخیر به روش تنقیح مناط قابل اثبات است.. امکان درک ملاکات احکام صرف نظر از اشاعره که اساساً منکر تبعیت احکام از مصالح و مفاسد بوده‌اند، گروهی از فقها نیز منکر توانایی عقل در درک ملاکات احکام هستند. صاحب حدائق می‌نویسد: عقل را به‌طور کلی راهی به احکام شرعی نیست و احکام تابع نصوص شرعی هستند. نیز می‌نویسد: «احکام فقهی اعم از احکام عبادی و غیر آن توقیفی و نیازمند بیان شارع است» شیخ انصاری محقق خوئی، و جمعی دیگر از بزرگان بر همین عقیده هستند. بر مبنای این نظریه، تلاش عقل برای پی بردن به ملاک حکم، نتیجه‌ای جز گمان ندارد. درحالی که قرآن کریم ما را از تبعیت گمان نهی کرده است. در مقابل نظریه فوق، جمعی زیادی از اصولیون و فقهای عظام توان عقل را در درک ملاکات احکام شرعی پذیرفته‌اند. مطابق بیان بعضی اندیشمندان، اکثر اصولیون شیعه و گروهی از اهل سنت چنین نظریه‌ای دارند؛ بلکه این دیدگاه را باید به تمام کسانی که عقل را در فهرست اسناد معتبر استنباط قرار داده یا از قانون ملازمه درک عقل با حکم شرع یاد کرده‌اند نسبت داد. حتی کسانی که نامشان در شمار منکران توان عقل در درک ملاکات احکام ذکر گردید ۸ نیز در مواردی به درک عقل ترتیب اثر داده‌اند. ادعا این نیست که عقل می‌تواند به طور قطعی به ملاک تمام احکام شرعی پی ببرد؛ بلکه سخن در این است که در ابواب معاملات تعبد محض حکمفرما نیست و تا حدودی ملاکات احکام روشن است. در برخی موارد، با دقت در جوانب حکم و ملاحظه مناسبت حکم، موضوع، قرائن و شواهد دیگر می‌توان مناط اصلی موضوع حکم را به‌دست آورد. پس از به‌دست آوردن مناط اصلی حکم، می‌توان در موضوع حکم توسعه داده یا در آن تضییق قایل شد. نیز می‌توان پس از کشف قطعی مناط اصلی حکم، آن را به موارد مشابه تسری داد. انکار توان عقل در درک ملاکات احکام و توقیفی شمردن آن لوازمی دارد که التزام به آن دشوار است. مطابق این نظریه، در هر مورد باید دنبال نص باشیم و هر کجا که آن را نیافتیم، واجب است توقف کرده و احتیاط نمائیم و به ندای عقل اعتنائی نکنیم. ممکن است در گذشته فقیه با مسائل نوپدید روبرو نبوده یا کمتر به آن مبتلا بوده است، ولی در زمان ما که مسائل جدید فراوانی فراوری ما قرار گرفته و جز با بهره‌جوئی از حکم عقل

نمی‌توان احکام آن‌ها را استنباط کرد، قول به وجوب توقف و کنار گذاشتن حکم عقل به ناکارآمدی دین در اداره امور می‌انجامد؛ بنابراین، خطر تعطیلی عقل و حذف آن از فهرست منابع استنباط اگر بیشتر از عمل به ظنون نباشد کمتر نیست. آری! اگر مقصود کسانی که توان عقل را در راه‌یابی به ملاکات احکام انکار می‌کنند، درک منطقی و فلسفی باشد که ذره‌ای احتمال خلاف در آن نمی‌رود و صد در صد کاشف از واقع است، این درجه از علم البته گوهر گران‌بهایی است که به ندرت به دست خواهد آمد؛ اما یقین روان‌شناختی در درک ملاکات احکام کفایت می‌کند.

بخش سوم: کشف ملاک حکم فسخ در عیوب موجب فسخ

ملاک حکم فسخ در عیوب منصوص قابل کشف است. حتی کسانی که منتقد تسری حکم فسخ به عیوب غیرمنصوص هستند، در بعضی آرای خود به این مبنا اشاره و به آن ترتیب اثر داده‌اند. به بعضی عبارت فقهی اشاره می‌گردد:

۱. صاحب جواهر پس از طرح مسئله «جنون ادواری»، با استناد به ادله نفی ضرر و حرج، حق فسخ را می‌پذیرد. ایشان می‌نویسد: «جنون دایمی یا ادواری زوج سبب تسلط زوجه بی‌خبر از وجود آن بر فسخ نکاح خواهد شد؛ اعم از این که سابق بر عقد بوده یا مقارن با عقد ایجاد شده باشد؛ به دلیل نفی ضرر، ضرار، غرور و تدلیس». ایشان همچنین در مورد «جنون عارض» پس از عقد چه پیش از وطی و چه پس از آن با استناد به همین عنوان فسخ را ثابت دانسته است.

۲. در مورد مردی که بعد از وطی دچار عارضه عنن گردد، اکثر فقهای امامیه در این مورد منکر وجود حق فسخ برای زوجه شده‌اند ولی بعضی از آنان بر مبنای «ضرر» قایل به حق فسخ شده و نوشته‌اند: «أن لها الفسخ أيضا، للاشتراك في الضرر الحاصل باليأس من الوطء».

۳. در مورد جُبِّ (مقطوع بودن آلت تناسلی)، با توجه به عدم برخورداری زن از حق طلاق، تنها راه انحلال نکاح برای وی فسخ است و اگر در فرض محبوب بودن زوج، همسرش از حق فسخ برخوردار نباشد، در این صورت وی متضرر خواهد شد و ضرر هم در شریعت مقدس اسلام نفی شده است. بعضی فقها با اشاره به این مطلب نوشته‌اند: «لزوم الضرر بالمرأه علی





تقدیر عدم اثبات الخيار لها، و هو منفی... احراز ملاک حکم فسخ در بیماری‌های جدید ملاک حکم فسخ در عیوب منصوص یعنی ضرر و حرج، عیناً یا بیشتر در بعضی مصادیق اختلال‌های جنسی و امراض مقاربتی نیز وجود دارد. به آرای بعضی فقهای عظام در تمسک به تنقیح مناط یا قیاس اولویت به منظور اثبات خيار فسخ در عیوب جدید و پرخطر اشاره می‌شود:

۱. ابن البراج و ابن جنید «برص» و «جذام» را جزء بیماری‌های مشترک زوجین به شمار آورده و برای هر دو به صورت متقابل حق فسخ قایل شده‌اند. علامه حلی با اشاره به رأی ابن البراج در این مسئله و استدلال وی می‌نویسد: «برص و جذام جزء بیماری‌های مسری است و این بیماری‌ها که در زن عیب است، در مرد به طریق اولی عیب است؛ زیرا زن مانند مرد از حق طلاق برخوردار نیست و اگر حق فسخ نداشته باشد، راهی برای خلاصی ندارد»،^۱ سپس کلام ابن البراج را نیکو شمرده و می‌نویسد: «وکلام ابن البراج حسن لا بأس به».

۲. در عبارت علامه، اولویت به این بیان ثابت گردید که برای مرد راه تخلص از طریق طلاق وجود دارد ولی برای زن راهی جز خيار نیست؛ در نتیجه او به طریق اولی حق فسخ خواهد داشت. شهید ثانی افزون بر این جهت، به خصوصیت دیگری نیز اشاره کرده است و آن این است که ضرر منفی در جذام و برص قوی‌تر است؛ زیرا این دو بیماری نسبت به عیوب منصوص تنفرآورتر بوده و ناسازگاری آن با حق استمتاع بیشتر است. بنابراین، در برص و جذام به طریق اولی حق فسخ ثابت است. همین استدلال در منابع دیگر نیز مشاهده می‌شود.

۳. بعضی فقهای معاصر نیز به همین نظریه گرایش نشان داده و نوشته‌اند: «این عیوبی که هذکر شد جنبه تعبدی ندارد بلکه اجمالاً معلوم است که ملاک چیست. از طرف دیگر فرض کردیم که اولویتی در کار است، یعنی عیوبی داریم که از عیوب منصوصه اشد است، با قیاس اولویت (از اضعف به اقوی رسیدن) که از تنقیح مناط (از مساوی به مساوی رسیدن) بالاتر است حصر احادیث را شکسته و این عیوب را داخل می‌دانیم».

۴. شواهد روایی غیرحصری بودن عیوب

از آنچه تاکنون بیان گردید، نتایجی به دست می‌آید. یکی از نتایج آن است که حکم فسخ به عیوب یا بیماری‌هایی که ملاک مزبور عیناً در آن وجود داشته باشد تسری می‌یابد. اشکال بعضی مبنی بر این که تسری حکم فسخ به عیوب جدید به این نحو قیاس است و قیاس نزد ما اعتباری ندارد^۲ وارد نخواهد بود؛ زیرا تنقیح مناط و قیاس اولویت غیر از قیاس ظنی در فقه اهل سنت است و به شرحی که گذشت حجت است. نتیجه دیگر مطالب مذکور این است که اگر بر اثر پیشرفت علم پزشکی عیوب منصوص به سهولت درمان گردد، دلیلی بر بقای حق فسخ وجود نخواهد داشت. به تعبیر بعضی فقها «اگر دقت کنیم می‌بینیم فلسفه و حکمت این که عیوب منصوصه موجب فسخ است این است که مانع زندگی است، ولی اکنون مشکل حل شده و این عیوب درمان شده‌اند و دیگر مانع نیستند، در این صورت حق فسخ نیست و اطلاقات از چنین موردی منصرف است». اینک مناسب است بعضی شواهد و قرائن موجود در روایات که این نتایج را تأیید می‌نمایند ذکر شود:

۱. در روایت ابن‌بکیر از بعضی اصحاب، در پرسشی از امام صادق علیه السلام راجع به مردی که با زنی ازدواج کرده است که مبتلا به جنون، برص، و عیوبی از این دست است. امام فرمود: مرد ضامن مهر زن است: «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ بِهَا الْجُنُونُ وَالْبَرَصُ وَشِبْهُ ذَا فَقَالَ هُوَ ضَامِنٌ لِلْمَهْرِ».

این روایت مرسله است؛ ولی ابن‌بکیر از اصحاب اجماع است؛ به همین دلیل می‌توان به مفاد آن استدلال کرد. هرچند در روایت فوق از فسخ سخنی به میان نیامده است، تعبیر «هُوَ ضَامِنٌ لِلْمَهْرِ» نشان می‌دهد مسئله مربوط به فسخ نکاح پس از وطی است. شاهد مدعی تعبیر «وَشِبْهُ ذَا» در حدیث فوق است. این جمله نشان می‌دهد که عیوب مانند جنون و برص یا بالاتر از آن مشمول حکم فسخ است. مگر این که گفته شود مقصود از آن سایر عیوب منصوص است.

۲. از بعضی روایات باب عیوب ملاک حکم فسخ قابل استنباط است. حسن‌بن صالح از امام صادق علیه السلام درباره مردی می‌پرسد که با زنی ازدواج کرده و وی را قرناء^۴ یافته است. امام فرمود: وی حامله نمی‌شود و کسی که شوهرش از وی فاصله می‌گیرد به خانواده‌اش باز





گردانده می‌شود. «هَذِهِ لَا تَحْبِلُ [تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مَنْ] يَنْقَبِضُ زَوْجُهَا عَنْ مُجَامَعَتِهَا تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا...». از این بیان همان مبنای ضرر قابل استکشاف است؛ زیرا عبارت «هَذِهِ لَا تَحْبِلُ...» به منزله علت است و ظاهر این است که هر یک از دو سبب فوق یعنی «لَا تَحْبِلُ» و «يَنْقَبِضُ زَوْجُهَا عَنْ مُجَامَعَتِهَا» برای رد کفایت می‌کند؛ پس هر عیبی که موجب انقباض و تنفر زوج باشد را شامل است.

۳. از امام باقر علیه السلام درباره مردی که با زنی ازدواج کرده و پس از آمیزش در او عیبی یافته است روایت شد که امام فرمود: «إِذَا دُلِّسَتْ الْعَقْلَاءُ وَالْبُرَصَاءُ وَالْمَجْنُونَةُ وَالْمُفْضَاةُ وَمَنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ ظَاهِرَةٌ فَإِنَّهَا تُرَدُّ عَلَى أَهْلِهَا مِنْ غَيْرِ طَلَاكِ وَيَأْخُذُ الزَّوْجُ الْمَهْرَ مِنْ وَلِيِّهَا الَّذِي كَانَ دَلَّسَهَا...».

در روایت فوق، امام علیه السلام پس از عیوب عقل، ۲، برص، جنون و افضاء ۳ با او عطف فرمود: «وَمَنْ كَانَ بِهَا زَمَانَةٌ ظَاهِرَةٌ». در مورد واژه «زمانه» دو احتمال وجود دارد: احتمال نخست آن است که به معنی بیماری مزمن یا بیماری‌ای باشد که موجب تضعیف قوای بدن می‌گردد. این معنای عام شامل تمام بیماری‌های خطرناک می‌شود. احتمال دیگر آن است که به معنای زمین گیر شدن باشد؛ در این صورت تعبیر دیگری از عیب زمین گیری خواهد بود.

۴. از روایات مربوط به عیب عنن معلوم

است که اگر درمان‌پذیر باشد، زوج یک‌سال مهلت دارد خود را معالجه کند و اگر معالجه شد زوجه حق فسخ نخواهد داشت. مانند روایت ابی الصباح از امام صادق علیه السلام که در آن آمده است:

«إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ وَهُوَ لَا يَقْدِرُ عَلَى النَّسَاءِ أَجَلَ سَنَةٍ حَتَّى يُعَالَجَ نَفْسَهُ».

مطابق روایتی دیگر، امام علی علیه السلام به عین از روز مرافعه یک‌سال مهلت می‌داد؛ اگر نتوانست خود را از این آسیب خلاص کند، زن حق فسخ داشت (همان). حال سخن در این است که آیا حکم مخصوص عنن است یا چون عنن در زمان صدور احادیث قابل درمان بود، حکم آن بیان گردید. در فرض دوم، می‌توان با الغای خصوصیت از عنن، حکم را به سایر

عیوب نیز تسری داد. نتیجه این تحلیل آن است که عیوب منصوص در فرض درمان‌پذیری موجب فسخ نخواهند بود. در مقابل، اگر درمان‌پذیر نبوده و زوج قادر بر جماع نباشد، زن حق فسخ خواهد داشت. این مطلب قرینه‌ای است بر این که میان مبنای عیوب و حکم فسخ بلحاظ ایجابی و سلبی رابطه وجود دارد. شیخ طوسی با اشاره به همین مطلب درباره زن رتقاء^۲ می‌نویسد: «اگر زن خود را معالجه نماید، خیار زوج ساقط می‌گردد؛ زیرا وقتی حکم به علتی معلق گردد، با زوال علت حکم نیز منتفی می‌گردد. در منابع اهل سنت نیز نظیر این مطلب دیده می‌شود». در مقابل شواهد روایی فوق، ممکن است از بعضی روایات شواهدی دال بر حصری بودن عیوب استنباط شود. در حدیثی از امام صادق علیه السلام، آن حضرت نابینایی از یک چشم را موجب حق فسخ ندانسته و با کلمه حصر «انما» فرمود: «إِنَّمَا يُرَدُّ النِّكَاحُ مِنَ الْبَرَصِ وَ...». لکن در بعضی نقل‌های این حدیث واژه «انما» وجود ندارد و بنابراین معلوم نیست این کلمه جزء حدیث باشد. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام، آن حضرت پس از شمارش عیوب زن و حق فسخ مرد فرمود: و اما غیر این‌ها پس حق فسخ نیست: «تُرَدُّ الْمَرْأَةُ مِنَ الْعَقْلِ وَالْبَرَصِ وَالْجَذَامِ وَالْجُنُونِ وَأَمَّا مَا سِوَى ذَلِكَ فَلَا». ۸ جمله اخیر ظهور در حصر دارد. لکن باید توجه داشت که در این حدیث همه عیوب زن ذکر نشده است؛ بنابراین حصر در این حدیث نمی‌تواند حصر حقیقی باشد و باید آن را اضافی به شمار آوریم. در نتیجه‌گیری کلی مسئله مورد بررسی در این نوشتار، بررسی روش‌ها یا ظرفیت‌های به‌روزرسانی مسائل نوپدید فقه خانواده بوده است. در مبحث نخست مقاله نشان داده شد که فقه اسلامی به دو روش به‌روزرسانی می‌شود و به مسائل مستحدثه پاسخ می‌دهد؛ یکی از ایندو قواعد کلی فقهی و دیگری ملاکات احکام و تنقیح مناط است:

۱. فایده قواعد فقهی تنها سازمان‌دهی مسائل پراکنده فقهی نیست، بلکه یکی از کارکردهای مهم آن پاسخ‌گویی به مسائل جدید و مورد نیاز است. نفی ضرر، نفی حرج، منع امساک اضرائی در روابط همسری، نفی عده از زنی که همسان‌های وی حیض نمی‌بینند، قواعد اصولی هستند که به کمک آن‌ها احکام مسائل جدید فقه خانواده استنباط می‌گردد. از جمله آن‌ها بیماری‌های جدید (اختلال‌های جنسی و امراض مقاربتی)، سقط جنینی که سلامت مادر



را تهدید می‌نماید، عده زنانی که به علت تخلیه رحم به صورت قطعی بارور نمی‌شوند، و موارد دیگر.

۲. در بعضی احکام منصوص، ملاک حکم به صراحت ذکر شده است؛ نیز در بعضی از آن‌ها ملاک حکم به صورت اطمینان‌آوری قابل استنباط است. بر این اساس، با استفاده از ملاک‌های منصوص یا مستنبط و به روش تنقیح مناط می‌توان احکام بعضی مسائل نوپدید را استنباط کرد. از جمله این مسائل در فقه خانواده عیوب و بیماری‌های جدید و تأثیر آن در فسخ نکاح است. به باور گروهی از فقهای عظام، ملاک حکم فسخ در عیوب منصوص رفع ضرر و حرج است. با توجه به این که این دو ملاک در بعضی عیوب و بیماری‌های جدید عیناً به صورت شدیدتر و قوی‌تر وجود دارد، حکم فسخ به آن‌ها قابل تسری خواهد بود.

بخش چهارم: موارد امکان فسخ نکاح

«فسخ نکاح»، دارای قواعد ویژه‌ای است که با احکام اختیارات در قراردادهای مالی یکسان نیست، لذا در فقه و قانون مدنی برای آن موجبات و عواملی را در نظر گرفته‌اند که با وجود آن موجبات، حق فسخ تحقق پیدا می‌کند که در مجموع، به سه عامل می‌توان اشاره کرد: «عیب، تدلیس و تخلف از شرط صفت» و مبنای فسخ نکاح در این سه مورد، جلوگیری از زیان همسری است که حق فسخ برای او شناخته شده است؛ مثلاً: همسری که فریب خورده یا ندانسته با دیوانه‌ای ازدواج کرده است، می‌تواند ازدواج را به هم بزند؛ زیرا لزوم و غیر قابل فسخ بودن این نوع ازدواج، موجب زیان او خواهد بود. بر اساس علل و عواملی که برای فسخ در قانون تعیین شده و مباحثی که به آن تعلق دارد، بررسی‌های ما در چهار مبحث خلاصه می‌گردد:

مبحث اول: در عیب.

مبحث دوم: در تدلیس.

مبحث سوم: در تخلف از شرط صفت.

مبحث چهارم: در قواعد عمومی فسخ نکاح. مبحث اول: در عیب

«عیب»، عبارت است از: «زیاده و نقصانی که در وضعیت طبیعی چیزی یافت شده و موجب عدم رغبت به آن می‌گردد». البته قانون به تبع از فقه امامیه، هر عیبی را موجب فسخ نکاح قرار

نداده است، بلکه عیوبی را موجب فسخ دانسته که با ادامه آن، زندگانی خانوادگی متلاشی می‌گردد، لذا برای رعایت قاعده نفی ضرر، حق فسخ نکاح را داده است. عیوبی که به زوجین حق فسخ نکاح را می‌دهد بر دو قسمند: مشترک و مختص.

الف- عیب مشترک: «جنون»

«جنون هر یک از زوجین، به شرط استقرار، اعم از اینکه مستمر یا ادواری باشد، برای طرف مقابل، موجب حق فسخ است».

تنها عیبی که بین زوجین مشترک می‌باشد، «جنون» است؛ یعنی اگر در هر یک از زوجین یافت شود، موجب پیدایش «خیار» برای طرف مقابل است، هرچند بین جنون زن و شوهر از لحاظ فسخ نکاح تفاوت وجود دارد، و آن این که: جنون شوهر چه قبل از نکاح و چه بعد از آن عارض شود، موجب خیار فسخ برای زن است.

اما جنون زن هنگامی موجب حق فسخ برای مرد است که عیب مزبور در حال عقد وجود داشته باشد. ۴ و راز این تفاوت هم این چنین توجیه شده است که اگر زن در دوران زناشویی مجنون شود، شوهر می‌تواند به وسیله کار و فعالیت خود، نفقه او را تأمین نماید و از او نگاهداری کند و هرگاه عرصه بر شوهر تنگ شود، می‌تواند به وسیله طلاق از دست زن مجنون خود رهایی یابد؛ ولی بالعکس، هرگاه شوهر پس از عقد، «مجنون» شود، علاوه بر آن که کسی نیست که بتواند نفقه زن را بدهد جز از طریق فسخ نکاح، زن راه خلاصی ندارد. ۱۱ اینجاست که بعضی از فقها مانند «ابن ادریس» به استناد روایتی گفته است که: «جنونی که در مرد پس از عقد یافت می‌شود و موجب فسخ نکاح می‌گردد، باید به درجه‌ای باشد که اوقات نماز را نداند، و منظور از ندانستن اوقات نماز، عدم تشخیص و ارزش تکالیف است».

بخش پنجم: تعریف و اقسام جنون

فقه‌های بزرگ، «جنون» را به اختلال عقل تعریف کرده‌اند، چنانکه صاحب «جواهر» فرموده «جنون مرضی است در عقل که مقتضی فساد و تعطیل عقل در افعال و احکام آن است». ۳ بنابراین، نسیانهای سریع الزوال بیهوشی‌های ناشی از هیجانات ناگهانی و نیز بیماری صرع، جنون محسوب نمی‌شود. منظور از اختلال عقل، آن است که شخص در انجام وظایف





عادی و معمولی روزانه خویش، نامتعادل شده و اعمال بدون هدف از او سر بزند. و اصولاً جنون در عرف برای مردم شناخته شده است، و تفاوت آن با امراض دیگر بر توده مردم واضح و روشن می‌باشد. و منظور از «شرط استقرار جنون» هم که در «ماده ۱۱۲۱» به آن اشاره شده است، شاید ناظر به این جهت باشد که نسیانهای سریع الزوال و یا بیهوشی‌های ناشی از هیجانات و یا مرض صرع، جزء جنون به حساب نمی‌آید؛ و شاید هم مقصود این باشد که جنون باید پایدار باشد و جنون ناپایدار و زودگذر که زیان قابل توجهی برای همسرش به بار نمی‌آورد، معجز فسخ نکاح نخواهد بود. «جنون» برای خود، اقسامی دارد. طبق تقسیمی، جنون گاهی «ادواری» است و گاهی «اطباقی». منظور از جنون ادواری، دیوانگی‌های موسمی و فصلی است، به گونه‌ای که هر چند گاه به شخص حالت دیوانگی دست می‌دهد، به خلاف جنون طباقی که دیوانگی مستمر می‌باشد. و هر دو نوع مذکور، موجب خیار فسخ است. تقسیم دیگر آنکه: جنون یا سابق بر عقد است و یا طاری بر آن. ماده ۱۱۲۱ ناظر به جنون سابق بر عقد است که زن و شوهر در هر کدام که جنون باشد، برای طرف مقابل، حق فسخ است. اما حکم جنون طاری چنانکه در اول مبحث متذکر شدیم، اگر در مرد باشد، زن حق فسخ خواهد داشت و اگر در زن باشد برای مرد، حق فسخی پیدا نخواهد شد. (ماده ۱۱۲۴).

مستند حکم: مستند فقهی و دلیل شرعی این مسأله که «جنون» موجب حق خیار فسخ است، در کتب فقها چند چیز دانسته شده است: اجماع، قاعده لا ضرر او اخبار بسیاری که از طرق اهل بیت اطهار علیهم السلام به ما رسیده است که ما به عنوان نمونه به یکی از آنها اشاره می‌کنیم و آن روایت حلبی از امام صادق علیه السلام است که در آن آمده: «أما يردّ النكاح من البرص و الجذام و الجنون و...»^۲ یعنی: «نکاح» تنها با بیماری برص، جذام و جنون فسخ می‌شود و... و روایات بسیار دیگری که به طور مطلق شامل هر دو قسم جنون (ادواری و طباقی) می‌شود.

ب- عیوب مختص

«عیوب مختص» عیوبی هستند که بعضی مختص به مرد و بعضی مختص به زن می‌باشد که طرف دیگر می‌تواند نکاح را فسخ نماید. و چون در قانون مدنی برای هر یک از عیوب مختص

مرد و زن، ماده جداگانه‌ای وجود دارد، ما نیز آنها را به طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اول: عیوب مختصّ مرد

عیوب ذیل در مرد که مانع از ایفای وظیفه زناشویی باشد، موجب حق فسخ برای زن خواهد بود:

۱- «عنن»؛ به شرط اینکه و لو یک بار عمل زناشویی را انجام نداده باشد.

۲- خصاء.

۳- مقطوع بودن آلت تناسلی؛ به اندازه‌ای که قادر به عمل زناشویی نباشد.

(ماده ۱۱۲۲ ق.م، اصلاحی ۱۳۷۰/۵/۲۰)

بر اساس ماده فوق الذکر که بر مبنای فقه امامیه تدوین شده است، این سه عیب در مرد موجب حق فسخ برای زن است. ما اینک به هر یک از آنها به طور اختصار اشاره می‌کنیم:

۱- «عنن»: (به فتح عین و نون اول) یک نوع بیماری است که به واسطه آن، کمر مرد سست شده و در نتیجه از عمل نزدیکی عاجز می‌گردد (ناتوانی جنسی شوهر). در این عیب، فرقی نیست که قبل از عقد وجود داشته باشد یا بعد از عقد حادث شود (ماده ۱۱۲۵). در هر دو حال، برای زن حق فسخ وجود خواهد داشت. مراجعه به دادگاه: هرگاه برای زن عنن شوهر احرار گردید، چنانچه زن، بیماری شوهر را تحمل نماید و زندگانی را ادامه دهد، در این صورت، خیار ساقط است؛ ولی چنانچه مایل به ادامه زندگی نباشد، شخصا نمی‌تواند زندگی را رها کرده و شوهر را ترک و نکاح را فسخ نماید، بلکه بایستی بلافاصله پس از آگاهی از عیب، به دادگاه مراجعه نموده و عرض حال دهد. آنگاه دادگاه از تاریخ تقدیم عرض حال، مدت یک سال کامل، ضرب اجل می‌نماید؛ چنانچه در این مدت، مرد توانایی جنسی به دست آورده و با آن زن یا زن دیگر نزدیکی نماید، زوجه حق خیار فسخ نخواهد داشت و در غیر این صورت، زن می‌تواند بلافاصله اعمال خیار فسخ کند. اما چنانچه در اعمال آن تأخیر نماید، خیار ساقط





می‌گردد؛ مگر آنکه تأخیر، ناشی از جهل یا خیار یا فوریت آن باشد که در این صورت جهل، عذر به حساب می‌آید.

مستند حکم: مستند حکم عنن علاوه بر اجماع و قاعده لا ضرر احادیث بسیاری است که در کتب روایی آمده است که بعنوان نمونه به یکی از آنها اشاره می‌کنیم: در حدیث ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت در پاسخ این سؤال که آیا زنی که شوهرش مبتلا به ناتوانی جنسی شده و به هیچ وجه قادر بر انجام عمل زناشویی نیست، از او جدا می‌شود؟ فرمود: آری اگر بخواهد. روایات متعددی در این زمینه وارد شده است که مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه^۱ خود آنها را جمع‌آوری نموده است.

راههای اثبات عنن: در دعاوی مربوط به بیماریهای مرد، زوجه مدّعیه است و زوج منکر. مطابق اصول قضایی اسلام، زن باید مدّعی خویش را با بینه به اثبات برساند و در غیر این صورت، منکر با یمین، دعاوی مدعی را رد خواهد کرد. اما در خصوص بیماری «عنن» از آنجا که بیماری مزبور از عیوب خفیه است و مانند سایر امراض، آشکار نیست و به اصطلاح فقهی، از اموری است که جز از طریق اشخاص قابل احراز نیست، لذا فقهای امامیه شاهد را بر این عیب نپذیرفته‌اند و معتقدند که دعوی «عنن» به یکی از سه طریق ذیل ثابت می‌گردد.

۱- اقرار زوج.

۲- شهادت شهود بر اقرار زوج به عنن نزد آنان.

۳- سوگند مدّعی در صورتی که منکر از سوگند نکول نماید و یا سوگند را به مدّعی رد کند. هرگاه مدّعی عنن (زوجه) نتواند مدّعی خود را به یکی از سه طریق اثبات نماید، منکر (زوج) می‌تواند با انجام سوگند، بر نفی بیماری خویش دعوی را رد و بدین وسیله مراغه خاتمه یابد؛ زیرا مقتضای اصل، سلامت افراد است و کسی که گفتارش بر خلاف این اصل باشد، مدعی و آن کس که مطابق این اصل سخن دارد منکر است. نصوص واصله در این باب به همین رویه دلالت دارد. ۱

۲- «خصاء»: (به کسر خاء و مدّه) عبارت از اخته بودن مرد به وسیله کشیدن بیضه‌های او می‌باشد. شخص مزبور را خصی (به فتح خاء) می‌گویند. و در حکم خصاء، «و جاء» می‌باشد و آن عبارت است از کوبیده بودن بیضه‌های مرد. مشهور بر آنند که خصی اگر چه بتواند نزدیکی بنماید، زن او حق فسخ دارد؛ زیرا اساس نکاح بر تناسل است و خصی بر این امر ناتوان است، لذا «خصاء» عیب به حساب آمده و زن حق فسخ خواهد داشت، هر چند که از نظر جنسی ناتوان نباشد.

در مقابل قول مشهور، شیخ طوسی ۲ و علامه حلی ۳ می‌گویند: «خصاء»

می‌گویند: «خصاء» عیب نیست؛ زیرا مانع از نزدیکی نیست هر چند که انزال منی با وجود خصاء میسر نیست.

و از ظاهر ماده ۱۱۲۲ استفاده می‌شود که از قول غیر مشهور، یعنی شیخ طوسی و علامه حلی، تبعیت کرده است؛ زیرا در اول ماده می‌گوید: زن در مورد «خصاء» در صورتی می‌تواند نکاح را فسخ کند که «خصاء» مانع از انجام وظایف زناشویی گردد. پس در صورتی که مانع نباشد، زن حق فسخ نخواهد داشت. مشهور فقها، «خصاء» متأخر بر عقد را عیب ندانسته و آن را موجب حق فسخ نمی‌دانند. و قانون مدنی از این نظر پیروی نموده و به مفهوم ماده ۱۱۲۵ عیب بودن آن را نفی کرده است.

۳- مقطوع بودن آلت تناسلی

۲: این عیب معادل «جبّ» (به فتح جیم) که اصطلاح فقهی است می‌باشد؛ یعنی در فقه از آن تحت عنوان «جبّ» بحث کرده‌اند. مشهور فقها با توجه به مستنبط از ادله خصاء و عنن و قاعده لا ضرر، جبّ سابق بر عقد را موجب خیار دانسته‌اند، هر چند که در مورد خود جبّ، نصّ خاصی وجود ندارد. به هر حال، مشهور، مقطوع بودن آلت تناسلی را عیب موجب فسخ دانسته و قانون مدنی نیز از روش مشهور تبعیت کرده است. در مورد جبّ متأخر از عقد، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. شیخ طوسی در بعضی از جاها قائل به عدم خیار و در مورد دیگر قائل به حق خیار فسخ شده، و صاحب جواهر با استناد به قاعده «لا ضرر»، قائل به حق فسخ شده است. البته مقطوع



بودن آلت تناسلی در صورتی موجب حق فسخ برای زن می‌شود که شوهر نتواند با او نزدیکی نماید اگر چه به قدر حشفه باشد و الا حق فسخ نخواهد داشت. و اصولاً در هر یک از سه عیب مذکور در ماده ۱۱۲۲، این شرط وجود دارد که عیب، طوری باشد که مانع از انجام وظایف زناشویی باشد و الا عیب محسوب نشده و موجب حق فسخ نخواهد بود.

دوم: عیوب مختصّ زن

عیوب ذیل در زن، موجب حق فسخ برای مرد خواهد بود: ۱- قرن ۲- جذام ۳- برص ۴- افشاء ۵- زمین‌گیری ۶- نایبایی از هر دو چشم (ماده ۱۱۲۳ ق.م.)

* «قرن: (به فتح قاف و سکون راء یا فتح آن): استخوان زایدی است که در جلو آلت تناسلی بعضی از زنان پیدا می‌شود که مانع از نزدیکی شوهر با او می‌گردد. و در صورتی که آن زایدی از گوشت باشد، در اصطلاح آن را «عفل» (به فتح اول و دوّم) گویند. در اینکه «قرن و عفّل» به یک معنا هستند یا هر کدام برای خود معنای خاصی دارند (که قرن استخوان زاید و عفّل گوشت زاید باشد)، بین لغویین و فقها، اختلاف است. بسیاری از آنان به یکی بودن معنای آن دو معتقدند. به هر حال، چه به یک معنا باشند یا مختلف، یکی از موجبات فسخ به حساب می‌آیند.

* «جذام»: بیماری مزبور را در فارسی «خوره» می‌گویند. و آن نوعی بیماری است که اعضا خشک و گوشت بدن بیمار در اثر آن می‌ریزد. این عیب، موجب خیار فسخ برای مرد است.

* «برص»: نوعی بیماری است که موجب غلبه سفیدی بر سیاهی در قسمتی از بدن می‌گردد. و این تعریف از نصوص وارده استفاده می‌شود. اولی به نظر بعضی از پزشکان، ممکن است قضیه به عکس نیز باشد. و بعضی از فقها نیز هر دو نوع را از اقسام «برص» محسوب داشته‌اند. البته هر چیزی که مصداق «برص» باشد، چه غلبه سفیدی بر سیاهی و یا به عکس، موجب حق فسخ خواهد بود.

نکته: هر چند فقهای عظام به استناد عدم وجود نص، جذام و برص را از عیوب مختصّه زن به حساب آورده‌اند، ولی روشن است که این نوع امراض، مخصوص زنان نیست و مردان نیز مبتلا به این امراض می‌گردند. و اگر مستند را «قاعده لا ضرر» بگیریم در هر دو طرف جاری است، لذا بعضی از فقها از جمله «قاضی ابن برّاج»، این دو نوع بیماری را جز عیوب مشترک به حساب

آورده‌اند. به نظر می‌رسد حق با این قول است؛ زیرا علاوه بر عموم و حاکمیت «قاعده لا ضرر»، چنانچه در زنان این نوع امراض موجب خیار فسخ برای مردان باشد، بنا بر اولویت باید عکس آن نیز وجود داشته باشد؛ زیرا اگر مرد حق فسخ نداشته باشد، لا اقل حق طلاق برای او موجود است؛ ولی اگر زن حق فسخ نداشته باشد، به هیچ وجه راه خلاصی برای او وجود ندارد.

«افضاء»: یکی شدن مجرای بول و غایط و یا یکی شدن مجرای بول و حیض است که در اثر پارگی بوجود می‌آید.

* «اقعاد»: زمین‌گیری را در اصطلاح فقها «اقعاد» گویند. لنگی تا زمانی که به سرحدّ زمین‌گیری نرسد موجب حق فسخ نخواهد بود.

* «نابینایی از هر دو چشم»: در این امر فرق نمی‌کند که چشمان زن در ظاهر سالم به نظر آید، ولی دارای قوه دید نباشد و یا آنکه نابینایی از چشمان او هویدا باشد. ضعف بینایی به هر درجه که باشد، موجب حق فسخ نخواهد بود.

فرع ۱: عیوب مذکور در ماده ۱۱۲۳ در صورتی برای شوهر ایجاد حق فسخ می‌نماید که در حین عقد، موجود بوده و مرد جاهل به آن باشد و الا اگر بعد از عقد حادث شود اگر چه قبل از نزدیکی باشد، مرد حق فسخ ندارد؛ چنانکه در ماده ۱۱۲۴ آمده است: «عیوب زن در صورتی موجب حق فسخ برای مرد است که عیب مزبور در حال عقد وجود داشته باشد».

فرع ۲: حق خیار برای زوجین در فرض وجود عیوب مذکوره، بر مبنای نفی ضرر است. بنابراین، چنانچه احد طرفین با علم به وجود عیب، اقدام به ازدواج نماید، در واقع، خود اقدام به ضرر نموده است، لذا طبق ماده ۱۱۲۶ حق فسخ نخواهد داشت. و این مسأله از مسلمات فقه امامیه است.

بخش ششم: تدلیس

قانون مدنی، «تدلیس» را در مورد بیع، در ماده ۴۳۸ چنین تعریف کرده است: «تدلیس، عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف معامله می‌شود». بنابراین، تدلیس در نکاح آن است که با اعمال متقلبانه، نقص یا عیبی را که در یکی از زوجین هست پنهان دارند، یا او را دارای صفت





کمالی معرفی کنند که فاقد آن است؛ چنانکه مرد خود را بر خلاف واقع، دارای ثروت و مقام معرفی کند و یا با ارائه گواهینامهٔ مجعول، خود را لیسانسیه یا دکتر قلمداد نماید و از این راه، طرف دیگر را وادار به قبول نکاح نماید؛ یا زن بر خلاف حقیقت، خود را دختر فلان شخص معروف و یا دارای هنر خیاطی یا آشپزی و یا... جلوه دهد و یا خویش را «باکره» معرفی کند، در حالی که باکره نیست. و یا «کچلی» سرش را با کلاه گیس بپوشاند و از این طریق موافقت مرد را با ازدواج جلب نماید و بعد از عقد معلوم شود که طرف، فاقد وصف مقصود بوده است. در این گونه موارد، شخص فریب خورده می‌تواند نکاح را فسخ کند. همان گونه که از تعریف «تدلیس» روشن می‌شود، تدلیس ممکن است در مخفی کاری از عیوب موجب فسخ، حاصل شود و ممکن است در بیان وجود صفات کمالیه غیر واقعی، تحقق پیدا کند، لذا قسم اول، به عیوب موجب فسخ نزدیک است و قسم دوم به تخلف شرط صفت (که در مبحث سوم بحثش خواهد آمد). لذا فقها در فقه «تدلیس» را یکی از موجبات حق فسخ نکاح معرفی کرده‌اند، ولی سخنی از تخلف شرط صفت نگفته‌اند. و مبحث تدلیس، تقریباً همان مبحث تخلف شرط صفت است. و شاید قانونگذار که در قانون مدنی، نامی از تدلیس نبرده بلکه در ماده ۱۱۲۸ تخلف شرط صفت را بیان کرده است، از باب این بوده که تدلیس را با تخلف شرط صفت، یکی دانسته است. ممکن است گفته شود: در قسم اول تدلیس که به عیوب موجب فسخ بر می‌گردد، چه نیازی به تدلیس است؟ وقتی که روشن شد طرف، مبتلا به یکی از آن عیوب است، نکاح را بخاطر آن عیب فسخ می‌نماید، پس چه فایده‌ای بر تدلیس مترتب است؟ پاسخش این است که: درست است که اصل فسخ نکاح با همان عیب حاصل می‌شود لکن فایدهٔ تدلیس، در غرامت و خسارت ظاهر می‌شود که شخص فریب خورده، مثلاً مهری را که به زن پرداخت کرده است، باید به مدّلس مراجعه کرده از او بازپس گیرد. اگر تدلیس از ناحیهٔ خود زن بود، حق مهر ندارد. هر چند که با او نزدیکی کرده باشد. و اگر مهر را تحویل گرفته بود، باید به شوهر پس دهد و اگر مدّلس دیگری بوده است، شوهر باید مهر زن را بپردازد ولی به شخص ثالثی که تدلیس کرده بود، مراجعه کند و خسارتش را از او بگیرد. در قسم دوم، خود تدلیس موجب حق فسخ است؛ چون ممکن است تدلیس دربارهٔ صفتی انجام گرفته باشد که تخلف آن موجب

فسخ نباشد. به هر حال، تدلیس در فقه امامیه، از موجبات فسخ نکاح دانسته شده است. در کتاب نکاح برای تدلیس، فصل جداگانه باز کرده‌اند. البته «تدلیس» هنگامی صدق می‌کند که عمد و قصد فریب وجود داشته باشد؛ یعنی یک طرف عمداً با اعمال متقلبانه خود طرف دیگر را فریب داده و ترغیب به عقد ازدواج نماید. نکته دیگر اینکه: در «تدلیس» ممکن است «مدگس» خود زوجین باشند یا شخص ثالثی از قبیل پدر، مادر و یا حتی شخص دیگری که دست‌اندرکار ازدواج آن دختر یا پسر بوده است، باشد. نکته دیگر اینکه: در باب تدلیس لازم نیست حتماً خبر به صفت کمالیه‌ای بدهند و بعد کشف خلاف بشود و یا تصریح کنند که فلان عیب را ندارد و بعد کشف خلاف شود تا تدلیس تحقق پیدا کند، بلکه سکوت از عیب و نقص نیز باعث تدلیس است؛ چنانکه صاحب جواهر می‌فرماید: «لا اشکال فی تحقیق حکمه بالسکوت عن العیب من العالم به، هی او ولیها»^۱. البته «امام خمینی» سکوت از عیب را موجب خیار نمی‌داند. آخرین نکته اینکه: هرگاه نکاح ناشی از تدلیس باشد، فریب خورده می‌تواند طبق قواعد، مسئولیت مدنی از مدگس (تدلیس‌کننده)، مطالبه خسارت کند، اعم از اینکه تدلیس‌کننده یکی از زوجین باشد یا شخص یا شخص ثالث و اعم از اینکه همسر فریب خورده از حق فسخ استفاده کند یا نه. بنابراین، هرگاه شوهر در اثر تدلیس با زنی غیر باکره به جای باکره ازدواج کند، و پس از کشف خلاف نخواهد و یا نتواند از حق فسخ استفاده کند، می‌تواند تفاوت بین مهر بکر و ثیب را به عنوان خسارت، از تدلیس‌کننده بگیرد. و اگر مدگس خود زن بود، می‌تواند به نسبت از مهر او کسر نماید و بقیه را به زن بپردازد.

بخش هفتم: در تخلف از شرط صفت

«هرگاه در یکی از طرفین، صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور، فاقد وصف مقصود بوده، برای طرف مقابل، حق فسخ خواهد بود؛ خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متباین بر آن واقع شده باشد»، (ماده ۱۱۲۸ ق.م) اشتراط صفت، توسط احد زوجین ممکن است به یکی از فرضهای سه‌گانه زیر در ضمن عقد نکاح



صورت گیرد: الف- در ضمن عقد، به طور صریح صفت خاصی شرط شود؛ مثل اینکه زوج یا زوجه شرط کند که طرف مقابل دارای فلان مدرک تحصیلی مشخص باشد.

ب- به طور صریح، در ضمن عقد شرط نشود، ولی زوج یا زوجه طرف مقابل را در حین اجرای صیغه عقد به صفتی از صفات کمال توصیف نماید و صیغه عقد را بر فرد متّصف به صفت خاص جاری سازد؛ مثل اینکه زن بگوید: نکاح کرده‌ام با آقای دکتر فلان...

ج- قبل از عقد هنگام خواستگاری و گفتگوهای قبلی، احد طرفین به صفتی از صفات مشخص شود و عقد مبتنی بر همان صفت واقع شود.

به موجب قانون مدنی در تمام فروض سه گانه چنانچه بعدا معلوم شود که صفت مورد نظر وجود نداشته است، طرف مقابل، حق خیار فسخ خواهد داشت.

بررسی فقهی: در متون فقهی، مسأله به نحوی که در ماده فوق آمده، صریحا مطرح نشده است، لذا توجیه فقهی ماده فوق تا حدودی قابل تأمل و دقت است. فقهای عظام با توجه به ویژگی خاصی که در عقد نکاح وجود دارد، از جریان خیار فسخ در آن معمولا ابا داشته و گویی بر آنان مشکل است به آسانی در عقد نکاح هرگونه خیار فسخ را بپذیرند، لذا خیار شرط به طور کلی در نکاح جریان ندارد، ولی در خصوص خیار تخلف شرط صفت، به علت وجود نصوص تجویزکننده، مسأله مورد تردید و اختلاف قرار گرفته است و فقهای معاصر عمدتا خیار تخلف شرط صفت را در نکاح، جاری می‌دانند. قانون مدنی به پیروی از فقهای معاصر، قائل به خیار تخلف شرط صفت شده و هرگونه شرطی را که توسط زوجین در ضمن عقد نکاح شده باشد، در صورت تخلف، موجب خیار دانسته است.

بخش هشتم: در قواعد عمومی فسخ نکاح

پس از بررسی موارد فسخ نکاح، توجه به بعضی از مسائل مربوط به فسخ نکاح، امری لازم و ضروری است که ما به طور اجمال به آنها اشاره می‌کنیم:

۱- در صورت وجود یکی از موجبات فسخ، هر یک از زوجین که حق فسخ برای او ثابت است، می‌تواند نکاح را بدون هیچ تشریفات فسخ نماید؛ یعنی فسخ مانند طلاق نیست که

صیغه‌ای خاص داشته باشد و یا با ترتیب خاصی واقع شود، بلکه با هر لفظ و عملی فسخ تحقق پیدا می‌کند. لذا در ماده ۱۱۳۲ قانون مدنی چنین آمده است: «در فسخ نکاح، رعایت ترتیباتی که برای طلاق مقرر است شرط نیست». وجوه افتراق بین فسخ و طلاق را در اول مبحث فسخ، در هشت ماده بیان کرده‌ایم، بدانجا مراجعه کنید.

۲- برای تحقق فسخ و انحلال نکاح، حکم دادگاه شرط نیست؛ یعنی لازم نیست طرفی که صاحب حق فسخ است به دادگاه مراجعه کند و یا به حکم دادگاه اعمال خیار فسخ بنماید، بلکه خود رأساً می‌تواند اقدام به چنین کاری کند، مگر در «عنن» که باید به دادگاه مراجعه کند و حاکم به او مهلت یک‌ساله می‌دهد و پس از پایان سال، اگر شخص قادر بر عمل زناشویی نشده، نه نسبت به این زن و نه نسبت به زن دیگر، آنگاه زن می‌تواند اعمال خیار کرده و نکاح را فسخ نماید. ۳ (بند ۱: ماده ۱۱۲۲ ق.م.)

۳- «خیار فسخ فوری است و اگر طرفی که حق فسخ دارد بعد از اطلاع به علت فسخ، نکاح را فسخ نکند، خیار او ساقط می‌شود، به شرط اینکه علم به حق فسخ و فوریت آن داشته باشد. تشخیص مدتی که برای امکان استفاده از خیار لازم بوده، به نظر عرف و عادت است». (ماده ۱۱۳۱ ق.م.) مطالبی که از این ماده استفاده می‌شود به قرار ذیل است:

اولاً: خیار فسخ، فوری است و چنانچه صاحب خیار بدون عذر موجه، در اعمال خیار کوتاهی نماید، خیار او ساقط می‌گردد.

ثانیا: جهل به علت خیار عذر است (جهل به موضوع)؛ یعنی اگر کسی به موجب خیار آگاهی نداشته باشد معذور است و خیار او ساقط نمی‌شود.

ثالثا: جهل به حکم هم عذر به حساب می‌آید، چه آنکه جهل به اصل خیار باشد یا جهل به فوریت.

رابعا: تشخیص وقوع تأخیر و عدم آن و اینکه برای استفاده از خیار چه مدتی لازم است به عهده عرف است و این ماده از متن فقه امامیه تنظیم شده است.



۴- «هرگاه شوهر بعد از عقد، مبتلا به یکی از امراض مقاربتی گردد، زن حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع نماید. و امتناع به علت مزبور، مانع حق نفقه نخواهد بود.» (ماده ۱۱۲۷ ق.م.) حکم و مفاد ماده فوق، بر اساس «قاعده لا ضرر» تنظیم شده است؛ زیرا اطاعت و تمکین مطلق از شوهر بر زن، فرض و لازم است و عدم اطاعت موجب نشوز و سقوط نفقه است؛ اما اگر به علت امراض مقاربتی و یا علل دیگر، تمکین موجب ورود خسارت به زوجه شود، قاعده لا ضرر، عموم وجوب اطاعت را تخصیص زده و وجوب اطاعت را برمی‌دارد، بدون آنکه عدم اطاعت باعث سقوط نفقه گردد. در این که آیا برای زوجین در غیر از عیوب منصوصه، حق فسخ وجود دارد یا خیر؟ بین فقها اختلاف است. به نظر می‌رسد که اکثر فقها امکان فسخ نکاح در عیوبی غیر از عیوب منصوصه را منتفی دانسته و به اصل لزوم استناد کرده‌اند و در پاسخ آن عده از افرادی که می‌گویند حق فسخ در جذام که بیماری مسری می‌باشد وجود دارد، پس در عیوب جدیدی که مسری باشد نیز می‌آید، می‌فرمایند این امر قیاس است که در مذهب امامیه مردود است. این عده، راه حل مشکل را در رجوع به حاکم می‌دانند تا براساس نظر وی عمل شود. صاحب ریاض (ره) در مقام رد استدلال شهید ثانی، مبنی بر اشتراک برص و جذام در زن و مرد به استناد مسیری بودن آن‌ها می‌فرماید: «اگر بنا باشد براساس این که، این‌ها از عیوب مسری می‌باشند، قائل به اشتراک برص و جذام بشویم، لازمه‌اش این است که به این سخن در تمام امراض مسری قائل باشیم که به نظر نمی‌رسد خود شهید ثانی (ره) به آن ملتزم باشد.»^۳ همین سیاق را می‌توان در کلام شیخ انصاری (ره) ناظر به استدلال شهید ثانی دید،^۴ برخی از فقها در همین مسأله، ثبوت حق فسخ در جمیع عیوب مسریه را از ساحت تمام فقها نفی نموده‌اند. در مجموع به نظر می‌رسد که جهت اصلی عدم امکان تسری از عیوب منصوصه به عیوب غیر منصوصه، تعبد بر نصوص وارده می‌باشد به همین دلیل است که فقها عیب «بهق» که مشابه برص می‌باشد را موجب فسخ نکاح نمی‌دانند بنابراین، از مطاوی کلمات فقها می‌توان برداشت نمود که بیشتر فقها به عدم امکان تسری از عیوب منصوصه نظر دارند، امری که با اصالة اللزوم در عقود به‌ویژه در عقد نکاح و اهتمام شارع مقدس بر حفظ و حراست از کیان خانواده هم‌سو است و در آرای شعب دیوان عالی کشور نیز آمده است. البته معدودی از فقها با اشاره به پیدایش بیماری‌های جدید به‌ویژه «ایدز» و تبیین برخی از مسایل پیرامونی، به تفصیل پیرامون

امکان حق فسخ در صورت ابتلای یکی از زوجین به «ایدز» به بحث و بررسی پرداخته‌اند. حال مطلب را به این صورت طرح می‌کنیم؛ در صورتی که شخصی بدون این که بداند با زنی که دچار بیماری «لوپوس» است، ازدواج کند و بعد از ازدواج، به این امر پی ببرد، آیا برای وی حق فسخ وجود خواهد داشت؟ باید گفت، در صورت ابتلای زن به بیماری «لوپوس»، این که برای مرد حق فسخ باشد، مشکل است برای این که آنچه از روایات استفاده می‌شود، این است که عیوب موجود در زن، که برای مرد حق فسخ می‌آورد، منحصر است در آنچه که در روایات باب آمده است. بدیهی است عیوب مستحدثه و از جمله بیماری «لوپوس»، از آن دسته نمی‌باشد. برخی از فقها با بیان دو شاهد در مورد روایت صحیحہ حلبی، به امکان استفاده حصر از مورد روایت اشاره نموده‌اند. برای فسخ عقد به خاطر بیماری‌های جدیدی که در عصر معصوم وجود نداشته اند مثل HIV، بیماران پروانه ایی و... مستلزم پذیرش این هست که، قائل به این باشیم بیماری‌هایی که شارع به عنوان عیوب فسخ نکاح برشمرده محصور به این مصادیق و موارد نیست و از باب تمثیل آورده شده اند و با اسباب تعدی و تسری حکم از موضوعی به موضوع دیگر، بیماریهای صعب العلاج جدید را که در بعضی موارد عوارض این بیماری ها، ضرر، عسر و حرج اشد هم باشد از مصادیق و موارد عیوب فسخ نکاح قرار دهیم.

طریق استدلال به موجبات تعدی و تسری حکم از بیماریهای عصر شارع به بیماریهای صعب العلاج جدید:

موجبات تعدی و تسری حکم از یک موضوع به موضوع دیگر عبارتند از:

- 1) الغاء خصوصیت 2) تنقیح مناط 3) اولویت 4) مناسبت حکم و موضوع 5) مذاق شریعت 6) مقاصد شریعت 7) قیاس (فقط در نزد اهل سنت حجیت دارد).

حال به بررسی چگونگی سرایت حکم از بیماریهای عصر شارع به بیماریهای صعب العلاج جدید می‌پردازیم.

1) الغاء خصوصیت: می‌گوئیم بیماریهای عصر شارع تمثیلی است و شرع مقدس خصوصیت خاصی در آنها لحاظ نکرده، از طرفی در بیماریهای صعب العلاج جدید مانعیتی برای تعدی و تسری حکم وجود ندارد و فسخ نکاح را به بیماری‌های جدید هم سرایت می‌دهیم. مثلاً در



روایات جذام و برص آمده ولی در این دو بیماری خصوصیت خاصی لحاظ نشده و فسخ نکاح را از این دو بیماری، به بیماری پروانه ایی هم سرایت و تعدی بدهیم و فسخ نکاح را در این موارد جدید ثابت کنیم.

۲) تنقیح مناط: در تنقیح مناط می گوئیم، ملاک و مناط در عیوب فسخ نکاح، هر بیماری صعب العلاجی هست که برای زوجین ضرر شدید دارد، حال این عیوب می خواهد در لسان شارع و روایت آمده باشد، یا نه از بیماریهای صعب العلاج جدید در عصر حاضر هست و با این ملاک و مناط (کل العیوب صعب العلاج تضر بها الزوجین فی النکاح) حکم را از بیماریهای عصر شارع به مصادیق و موارد جدید تعدی و تسری بدهیم و فسخ نکاح را با همین ملاک و مناط ثابت کنیم.

۳) اولویت: در اولویت می گوئیم وقتی در موضوعی نسبت به موضوع دیگر مصالح یا مفاسد اقوی، اشد، اضر و حتی مساوی وجود دارد حکم را از موضوع با مصلحت و مفاسد کمتر به موضوع با مصلحت اقوی و اشد یا حتی مساوی سرایت و تعدی می دهیم.

نتیجتا استدلال به اولویت در عیوب فسخ نکاح در بیماریهایی که در روایات آمده، به بیماری های صعب العلاج جدید در عصر بعد معصومین و عصر حاضر اینگونه است. وقتی که با احراز و استکشاف علت، مناط و ملاک (از جامع به آن تعبیر می شود) در بیماریهای شمرده شده در روایات، برای فسخ نکاح (که به عنوان اصل از آن یاد می شود) و احراز این علت و مناط به نحو اشدیت و اقوایت در بیماریهای صعب العلاج جدید (فرع)، و در این عیوب و بیماریهای جدید هم حکم فسخ نکاح را تعدی و سرایت بدهیم.

۴) مناسبت حکم و موضوع: در مناسبت حکم و موضوع سازگاری، توافق و ملائمت بین حکم شرعی و حصه خاصی از موضوع را مناسبت حکم و موضوع می گویند، که این مناسبت عرفیه سبب تضییق یا توسعه حکم شرعی از موضوعی به موضوع دیگر خواهد شد.

استدلال به این موجب تعدی حکم و موضوع اینگونه هست که، وقتی بین موضوع عیوب و بیماریهای در روایات با بیماریهای صعب العلاج جدید ملائمت و مناسبت حکمی و موضوعی

وجود دارد، حکم فسخ نکاح را از بیماریهای زمان شارع و معصومین بواسطه ملائمت و مناسبت به بیماری های جدید تعدی، تسری و توسعه می دهیم.

۵) مذاق الشریعه: در مذاق الشریعت هم بعد از احاطه و تسلط بر مواقف و مواضع ایجابی و سلبی شارع، مذاق و مشرب شریعت را بدست می آوریم. در موضوع عیوب وارده در روایات برای فسخ نکاح، که یکی از مواقف و مواضع سلبی شارع هست، می بینیم ذوق و مشرب شریعت به عدم ضرر وارده برای زوجین و جلوگیری از عسر و حرج در عقد نکاح بواسطه این عیوب، برای هر دو طرف هست، با این کشف ذوق و مشرب شریعت، حکم فسخ نکاح را از بیماریهای وارده در روایات به بیماریهای صعب العلاج جدید بعد معصومین هم سرایت تعدی می دهیم.

۶) مقاصد الشریعت: یکی دیگر از اسباب تعدی حکم از موضوعی به موضوع دیگر مقاصد الشریعت هست. مراد از مقاصد الشریعه مجموعه اغراض و اهدافی است که شارع از وضع قوانین و احکام در شریعت دنبال می کند. اعم از اهداف و اغراضی که به کل جامعه انسانی یا اسلامی با افراد و اشخاص جامعه برگردد و چه اغراضی که مربوط به زندگی دنیوی مردم است و چه اغراضی که به امور اخروی برمی گردد. از تعریف مقاصد الشریعه دانسته شد که به هدف و غرض شارع از جعل یک قانون و حکم در یک مورد خاص مقاصد الشریعه گفته نمی شود، بلکه از آن به علل و حکمت های حکم شرعی تعبیر می نمایند. مقاصد الشریعه به لحاظ اغراض اجتماعی یا فردی هست. گاهی اغراض و اهداف تشریع قوانین به کل جامعه و اجتماع بر می گردد (دفاع از کشور و جامعه و حفظ جامعه از اختلاف و نزاع- حفظ سلامت و صحت جسمی، روحی، روانی جامعه) و گاهی به افراد و اشخاص جامعه (تشریع و امضای معاملات) که فایده آن به اشخاص جامعه برمی گردد. با ذکر این مقدمه می بینم که یکی از مقاصد و اهداف شریعت حفظ صحت و سلامت جسمی، روحی، روانی اجتماع و اشخاص است، که در آیات و روایات کثیره ایی ضرورت حفظ و تامین سلامت جامعه مورد اهتمام قرار گرفته است. حال که یکی از مقاصد شریعت حفظ سلامت جامعه و اشخاص هست، در موضوع عیوب و



بیماریهای موجب فسخ نکاح در روایات و عصر معصومین و همچنین بیماریهای نوظهور و جدید صعب العلاج این مقصد شریعت تامین نمی شود و بواسطه این عیوب (مثلا به جهت واگیردار بودن سرایت از زوجین به یکدیگر) سلامت جسمی، روحی و روانی افراد و اشخاص و به تبع آن جامعه به مخاطره می افتد. حکم فسخ نکاح را در عیوب و بیماریهای زمان شارع مقدس را برای که با این مقصد شریعت (حفظ صحت و سلامت جامعه و اشخاص) سازگار نیست به عیوب و بیماری های صعب العلاج جدید در عصر حاضر مثل HIV (ایدز-نقص و تضعیف سیستم ایمنی بدن بواسطه ویروس که از راه مقاربت و تماس جنسی غیر محافظت شده و طرق دیگر قابل سرایت و انتقال هست)-بیماری پروانه ای (ضایعات پوستی شدید به علت نقص ژنتیکی در افراد) سرایت و تعدی بدهیم.

چون که قیاس (تمثیل در علم منطق) در مذهب شیعه باطل و مورد نهی و ردع شدید شارع هست و فقط در نزد اهل تسنن حجیت دارد از استدلال به این طریق صرف نظر می کنیم. بعد از ذکر طرق استدلال به اسباب تعدی و تسری حکم فسخ نکاح در موضوع عیوب وارده در روایات، به موضوع عیوب جدید صعب العلاج بعد از شارع دو نکته مهم و اساسی را متذکر می شویم.

اولا) در این موضوع و مسئله فقهی و هر موضوع دیگری ممکن است فقهاء به یک یا چندتا از این اسباب تعدی و تسری حکم استناد کنند (وجود موجبات متعدد تعدی)
ثانیا) تعدی و تسری حکم از موضوعی به موضوع دیگر نباید با اصول و قواعد فقهی مسلم در آن موضوع در تعارض مستقر باشد.

نتیجه گیری

در موضوع عیوب فسخ نکاح و حصر یا عدم حصر این موارد در روایات دو نظر کلی وجود دارد.

۱) اینکه عیوب وارده در روایات منصوص و محصور به همین موارد هست.

۲) این عیوب وارده تمثیلی و غیرمحصور می باشند و حکم و در این عیوب را می توان با توجه به ظرفیتهای فقهی و اصلی فقه پویای شیعی به موارد و موضوعات عیوب صعب العلاج معاصر هم تعدی و تسری داد و طرقی در اصول برای تعدی احکام از موضوعی به موضوعی دیگر وارد شده که چگونگی استدلال به آنها را طبق پذیرش مبنای دوم (عدم حصر عیوب و بیماریهای وارد در روایات و تمثیلی بودن آنها) آورده ایم. با در نظر گرفتن ظرفیتهای فقه پویای شیعه و علم اصول فقه شیعه استدلال به این اسباب و موجبات تعدی (الغاء خصوصیت- تنقیح مناط- اولویت- مناسبت حکم و موضوع- مذاق الشریعه- مقاصد الشریعه) حکم فسخ نباح را از عیوب وارده در روایات و عصر معصومین، به عیوب صعب العلاج جدید و معاصر، سرایت و تعدی داده ایم. البته این مطلب متفرع و بنابر پذیرش مبنای دوم هست و در فرض پذیرش مبنای اول (محصور و منصوص بودن عیوب وارده در روایات و فسخ نکاح) قابل طرح نیست.



منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۹ ش.

۲. شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ترجمه: محمد دشتی، قم: انتشارات مشهور، ۱۳۷۹ ش.

الف) فارسی

۳. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۹.

۴. حسینی روحانی، سید محمد صادق، استفتائات قضایی، ناشر دفتر، ۱۳۷۸.

۵. دانش، تاج زمان، حقوق زندانیان و علم زندان‌ها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.

۶. سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، اسلام، ۱۳۷۵.

۷. مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، قم، گنجینه آرای فقهی - قضایی.

۸. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۲.

۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۶-۱۳۵۳.

۱۰. مهریزی، مهدی، «مقاله گسترش در متعلقات احکام»، مجله فقه، شماره ۶، زمستان ۷۴.

ب) عربی

۱۱. ابن ادريس محمد بن ادريس حلی، السرائر، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰.

۱۲. ابن زهره، حمزه بن علی بن زهره حلبی، الغنیة الی علمی الاصول و الفروع، مؤسسه الامام الصادق رحمه الله، قم، ۱۴۱۷.

۱۳. ابن فارس، احمد، معجم مقایس اللغة، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۴.

۱۴. ابن فهد حلی، جمال الدین احمد بن محمد، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۳.

۱۵. ابن قدامه، عبدا، المغنی، دار الکتب العربیه، بیروت.

١٦. ابن ماجه، حافظ ابى عبدالله محمد بن يزيد قزوينى، سنن ابن ماجه، دار احياء التراث العربى.

١٧. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدين، لسان العرب، دار صادر، بيروت، ١٩٩٧.

١٨. اردبيلى، مولى احمد، زبده البيان فى احكام القرآن، المكتبة المرتضويه، تهران، بى تا. ٩. -

-----، مجمع الفائدة والبرهان، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٤٠٣.

٢٠. امام خمينى، سيد روح الله، تحرير الوسيله، دار الكتب الاسلاميه العلميه، قم.

٢١. بحراني، يوسف، الحقائق الناضره، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، بى تا.

٢٢. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، دار الجيل، بيروت.

٢٣. بيهقى كيدرى، قطب الدين، اصباح الشيعة بمصباح الشريعه، مؤسسه الامام الصادق رحمه الله، قم، ١٤١٦.

٢٤. بيهقى، احمد بن الحسين، السنن الكبرى، دار المعرفه، بيروت.

٢٥. تبريزى، شيخ جواد، اسس الحدود و التعزيرات، ١٤١٧.

٢٦. -----، كتاب القصاص، دفتر آيت الله تبريزى، قم، ١٤١٩.

٢٧. -----، منهاج الصالحين، دفتر آيت الله تبريزى، قم، ١٤١٩.

٢٨. تجليل تبريزى، ابوطالب، معجم الثقافات و ترتيب الطبقات، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، ١٣٦٣.

٢٩. تميمى مغربى، ابوحنيفه نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، دارالمعارف بمصر، ١٣٨٣.

٣٠. جزيرى، عبد الرحمن، كتاب الفقه على المذاهب الاربعه، دار الكتب العلميه، بيروت.

٣١. جوهرى، اسماعيل بن حماد، تاج اللغة و صحاح العربيه، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٠.

٣٢. حر عاملى، محمد بن حسن، وسايل الشيعة، آل البيت، قم، ١٤١٤. (٣٠ جلدى)

٣٣. حلبى، ابوصلاح، الكافى فى الفقه، مكتبه امير المؤمنين، اصفهان، ١٤٠٣.

٣٤. حلى هذلى، الجامع للشرائع، مؤسسه سيد الشهداء، قم، ١٤٠٥.
٣٥. خوانسارى، سيد احمد، جامع المدارك فى شرح المختصر النافع، مكتبه الصدوق، ١٤٠٥.
٣٦. خورى شرتونى لبنانى، سعيد، اقرب الموارد، قم، كتابخانه مرعشى، ١٤٠٣.
٣٧. خويى، سيد ابوالقاسم موسى، مبانى تكملة المنهاج، دارالهادى، قم، ١٣٩٦.
٣٨. -----، معجم رجال الحديث، دار الزهراء، بيروت، ١٤٠٣.
٣٩. دارقطنى، على بن عمر، سنن الدار القطنى، تحقيق: مجدى بن منصور، بيروت، دارلكتب العربيه، چاپ اول، ١٤١٧.
٤٠. روحانى، محمدصادق حسينى، فقه الصادق، مؤسسه دار الكتاب، قم، ١٤١٤.
٤١. سبحانى، جعفر، اصول الحديث و احكامه، شوراى مديريت حوزه علميه قم.
٤٢. سرخسى، شمس الدين، المبسوط، دار المعرفه، بيروت، ١٤٠٦.
٤٣. سلالر ديلمى، ابويعلى حمزه، المراسم العلويه، مجمع جهانى اهل بيت، قم، ١٤١٤، ٤.
- شافعى، محمد بن ادريس، الام، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٣.
٤٥. شهيد ثانى، زين الدين جبعى عاملى، الرعايه فى علم الدرايه، كتابخانه مرعشى، ١٤١٣.

